

راه عالیجناب!

ناکارامدی در دولتی که
یک بار تجربه شده بود!



شانزدهی از تیپ آذر،
آذری از جنس سکوت

۱۶ آذر سال ۳۲ چگونه
گذشت؟



فکشی‌جوی مسلمانان صدای مستضعفان



به وقت
سیاست‌زدایی!

کدام دست‌ها دانشگاه را
غیرسیاسی می‌خواهند؟

حل المسائلی
برای تمام زندگی!

از استکبار علمی چه میدانید؟

سه قطره خون

تحلیلی بر زیر متن واقعه ۱۶ آذر

شانزده آذر در این چندساله که حداقل ما دانشجو بوده‌ایم، بیشتر به متینگ‌های سیاسی شبیه بوده است، حضور سلبریتی‌های سیاسی یا کاندیداهای دم انتخاباتی و سرانجام، دادی و شعاری و تمام. جالبی کار هم مسابقه‌ای است که شکل‌ها راه انداخته‌اند برای هرچه خفن‌تر برگزار کردن و مشتری جذب کردن و بعدازآن سوت و کف زدن. انگار یادمان رفته یک‌زمانی روز دانشجو عده‌ای از هم‌کلاسی‌هایمان را شهید کرده‌اند. یادمان رفته این روز، بجای آنکه روز شادی و جشن دانشجو بودن باشد، عزای وابستگی و زیر سلطه آمریکا رفتن است. عزای به محاق رفتن آزادی است. عزای خون همان یاران دبستانی است. عزا است برای اینکه هرگز فراموش نکنیم که چه برما گذشته و همواره فکر کنیم به اینکه داشته‌ها را چگونه باید حفظ کرد. عزا است برای اینکه به خود آییم. بار سنگینی بر دوش داریم.

در این نشریه علاوه بر موضوع اصلی سعی کرده‌ایم گریزی بزنیم به اتفاقاتی که بر دانشگاه گذشته است، دست‌هایی که می‌خواستند دانشگاه و دانشجو سیاسی نباشد. و گریزی تاریخی به اتفاقات دانشجویان آن روزها. لازم بود همین اول کاری چند نکته را تذکر دهیم و بگوییم. چون کج‌دهنی‌های دولت و مسئولین به مردم بعد از اتفاقات اخیر بیش‌ازپیش به چشم آمد و از آن مهم‌تر گویا مسئولین فراموش کرده‌اند که ولی نعمتان

انقلاب چه کسانی هستند و گوش شنوایی نیست. تصمیم گرفتیم یک‌قدم کوتاه برداریم. این قدم‌های کوتاه است که باعث می‌شود آرام‌آرام خودمان را جدی بگیریم و به حد اثرگذاری‌مان واقف شویم. قدمی کوتاهی در حمایت از مستضعفین در مقابل دولتی که انقرب است مستکبر شود! شاید هم هست. قدم کوتاه ما این است: دانشجوی مسلمان، صدای مستضعفان. می‌خواهیم این بار صدای مستضعفانی شویم که صدا ندارند. نامحرم‌اند. کسی وظیفه خود نمی‌داند توضیحی بهشان دهد. برای این منظور چون پیکان انتقاد به دولت است، مسئولین دولتی را از انواع و اقسامشان دعوت کردیم ولی نپذیرفتند چنین میانه میدان به چالش کشیده شوند تا رسیدیم به رئیس دستگاه قضا. خواستیم ولو یک‌قدم کوتاه در جهت هویت دانشجویی‌مان برداریم برای همین از اقشار مختلف در این برنامه دعوت کرده‌ایم تا درد خود را به گوش یکی از سران قوا برسانند. حتی دانشجویانی که از وسط دانشگاه فریاد نان کار آزادی سر می‌دادند دعوت‌اند و همان‌طور که گفتیم این یک قدم کوتاه است. تا در این وانفسای سیاست‌زدایی و فشار بر دانشجو سربلند کنیم و درد اقتصاد را فریادکشیم. هنوز راه زیادی باقی‌مانده. مهم این است که درصحنه‌ایم و این بار خواسته‌مان اقتصادی است. اقتصادی می‌خواهیم که نه در دامان غرب باشد و نه شرق. این خود مهم‌ترین نکته است که باید می‌گفتیم.

به عزا خانه مردم خوش‌آمدید.

دانشجوی مسلمان صدای مستضعفان

علیرضا اکبری دستچری
کارشناسی مهندسی مکانیک

انقلاب سومی در راه است؟

دخالت‌های آمریکا در تجزیه‌طلبی ایران را دیده بودند؛ یعنی درصحنه بودند. دانشجو خوشبختانه تنها قشری است که نه هنوز درگیر کلیشه‌های زندگی و هزینه‌های سرسام‌آور آن است و نه وابسته به قدرتی است. این است که می‌تواند نورچشمی مردم باشد و پیش‌تاز در مطالبات و حرکت‌های مؤثر برای مردم. بسیار تلاش کرده‌اند تا دانشجو از هویتش ساقط شود. سیاست‌زدایی از دانشگاه، با کلید سردار سازندگی. چون آن روز لازم بود چرخشی در اقتصاد ایران ایجاد شود. اقتصادی از جنس مانور تجمیل! اقتصادی برای بالانشین‌ها. اقتصادی که لازمه ماندنش وابستگی بود به اروپا.

دانشجو و جنبش اش را اخته کردند. سیاست زده کردند و ۱۶ آذر، شد محلی برای بریدن کیک! دانشجو باید

درس بخواند و تفریح کند. همه این کارها به این خاطر بود که دانشجو درصحنه بود و آرمان‌گرا. همان موقع بود که علم عدالت را بالا بردند. کنار کارتن‌خواب‌ها خوابیدند تا گرم‌خانه‌ها درست شود. رفتند و برای محرومیت‌زدایی اردوهای جهادی را تشکیل دادند و ... امروز هم برخلاف خواست عده‌ای همان علم آرمان‌خواهی دانشجویی باقی است و این بار روی پرچمش نوشته‌اند: مستضعفین.

خیلی وقت است فراموش کرده‌ایم که انقلاب ما، انقلابی برای کوخ‌نشینان بود. انقلابی برای آنکه مستضعفین، پیشوایان روی زمین شوند. همان دولتی که رهبر انقلاب درباره‌اش گفتند: «باید سیاست دولت جمهوری اسلامی، سیاستی در جهت حمایت از قشرهای مستضعفین باشد. همه ملاحظات دیگر باید کنار بروند. آن قشری که انقلاب را محافظت خواهند کرد همین قشرهای مستضعفان‌اند.» اما شاهدیم که خیلی وقت است سیاست‌های دولت‌ها هواداری از به‌اصطلاح سرمایه‌داران داخلی بوده است و این دولت که شیره جان مردم را کشیده، تمام سیاست خارجی‌اش باز شدن مسیر عیش آقا‌زاده‌هاست تا صادرات و تجارت. دولتی که حتی با مردمش صحبت نمی‌کند و شفافیت را بر نمی‌تابد، چه بویی برده از قول امام که فرمود «شما باید در امر سازندگی متوسل شوید به ملت»؟ این دولت چه بخواهد و چه نخواهد مستکبر است چراکه در خدمت مستضعفین نیست و امروز این قشر از همیشه بیشتر طردشده است.

اگر امروز کوخ‌نشین داریم و ازقضا طردشدگان کشورند، نه کسی با آنها حرف می‌زند و نه صدایشان را می‌شنوند اول قدم این است که صدای مستضعفان باشیم. صدای بی‌صداها. تا فراموش‌شدگان دوباره یادآوری شوند و مسئولین پای حرفشان نشاندند شوند

تنها آن‌هایی تا آخر با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی‌بضاعت، گردانندگان و برپادارندگان واقعی انقلاب‌ها هستند. ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است، خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم...ما برای احقاق حقوق فقرا در جوامع بشری تا آخرین قطره خون دفاع خواهیم کرد.

و مهم‌تر از آن، یادآوری آرمان‌هایی شود که برایش انقلاب کردیم. آرمان‌هایی که در برهه‌ای از تاریخ به بهانه آزادی و اصلاح می‌رفت تا گم شود. آزادی شعاری شد برای رونق سرمایه‌داری و ولنگاری. شعار همان‌ها که امسال نیستند! و ما هستیم تا این بار صدای محرومین شویم. همان کارگران هفت‌تپه و هپکو، کشاورزان بدبخت و معدن کاران یورت! البته این شروع مسیری طولانی است. انقلاب سومی در راه است؟ انقلابی که فریادی باشد علیه خضوع مقابل اهریمن مذاکره و بالا رفتنی از دیوار وابستگی و فتح سفارت تمنای از آمریکا و شروعی باشد بر استقلال اقتصادی و تولیدی که خود مردم پیش برنده آن هستند. اقتصادی در خدمت مستضعفان و جوشیده از دل همان‌ها. یک‌بار دیگر همه باهم! و این بار انقلاب سوم، به‌طورقطع باید برگشت به کلام امام که فرمود:

«تنها آن‌هایی تا آخر با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی‌بضاعت، گردانندگان و برپادارندگان واقعی انقلاب‌ها هستند. ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است، خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم...ما برای احقاق حقوق فقرا در جوامع بشری تا آخرین قطره خون دفاع خواهیم کرد.»

انقلاب سومی
در راه است؟
انقلابی که
فریادی باشد
علیه خضوع
مقابل اهریمن
مذاکره و بالا
رفتنی از دیوار
وابستگی و فتح
سفارت تمنای از
آمریکا و شروعی
باشد بر استقلال
اقتصادی و
تولیدی که
زندگی همه مردم
را هدف گرفته و
جنبشی که خود
مردم پیش برنده
آن هستند.
اقتصادی
در خدمت
مستضعفان و
جوشیده از دل
همان‌ها



به وقت سیاست زدایی!

کدام دست‌ها دانشگاه را غیرسیاسی می‌خواهند؟

علی محمد کوهساریان
کارشناسی علوم و مهندسی آب

۱۶ آذر یادآور پیوند نامبارک نظام استبدادی پهلوی با بزرگ‌ترین حامیان خود، آمریکا و انگلیس است. روزی که رژیم کودتا به دلیل اعتراض دانشجویان به ورود «دنيس رایت» کاردار جدید انگلیس در تهران در ۱۴ آذر ۱۳۳۲ و هم‌زمان با ورود «نیکسون» معاون وقت رئیس‌جمهور آمریکا به تهران، نیروهای خود را به دانشگاه تهران گسیل داشت و دانشجویان را به خاک و خون کشید. یک سؤال کلیدی وجود دارد. پس از گذشت سال‌ها از آن وقایع، ۱۶ آذر، روز دانشجوی سیاسی است یا دانشجوی غیرسیاسی؟ چه کسانی دانشجوی را غیرسیاسی می‌خواهند؟ برای رسیدن به این هدف چه کرده‌اند و چقدر موفق بوده‌اند؟

تفکر به کجا رسیده است؟ پس از پایان جنگ تحمیلی و روی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی، سیاست اعلامی از سوی دولت تنها توجه و تمرکز به سازندگی خرابی‌های جنگ و پرهیز از هرگونه سخن سیاسی و کار سیاسی در عرصه داخلی شد. رئیس دولت خود را سیاست‌مدار کاملی می‌دید و معتقد بود نیازی نیست فضای جامعه سیاسی شود که این مهم شامل دانشگاه هم می‌شد. در دوره اول دولت سازندگی شکل دانشجویی دفتر تحکیم وحدت که گرایش‌های سیاسی متمایل به چپ (مجمع روحانیون مبارز) داشت و به‌نوعی منتقد سیاست‌های هاشمی رفسنجانی بود. با شروع کار دولت هاشمی به اهمال کاری و کندروی دولت سازندگی در تحقق آرمان‌های امام (ره) و انقلاب انتقاد می‌کرد و سیاست‌های مبتنی بر سرمایه‌داری و اشرافی‌گری دولت هاشمی را برنمی‌تابید. نتیجه آن شد که بعضی از اشخاص نزدیک به دفتر تحکیم همچون عباس عبدی بازداشت شدند. هم‌چنین با طرح و بررسی اساسنامه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در شورای عالی انقلاب فرهنگی، محدودیت‌هایی برای این جریان دانشجویی ایجاد شد. دانشجوی آن زمان در

دانشگاه حق صحبت از سیاست نداشت و این یعنی دانشجوی وظیفه‌ای جز درس خواندن، فارغ‌التحصیل شدن و جذب فضای کار شدن نداشت. با آغاز دوره دوم دولت هاشمی رفسنجانی در سال ۷۲، دفتر تحکیم همانند سال‌های گذشته به مناسبت سالروز ۱۳ آبان قصد برگزاری تجمع در مقابل لانه جاسوسی در اعتراض به سیاست‌های خارجی دولت داشت که پس از درخواست مجوز، با موافقت استانداری و وزارت کشور مواجه نشد. پس‌ازاین مخالفت دولت بود که رهبر انقلاب در دیدار با دانش آموزان و دانشجویان به مناسبت سالروز ۱۳ آبان سخنانی صریح، خفکان فضای سیاسی دانشگاه و سیاست‌زدایی از دانشجوی را نقد کردند: «بنده دلم می‌خواهد این جوانان ما شما دانشجویان؛ چه دختر، چه پسر و حتی دانش‌آموزان مدارس روی این ریزترین پدیده‌های سیاسی دنیا فکر کنید و تحلیل بدهید. گیرم که تحلیلی هم بدهید که خلاف واقع باشد؛ باشد! خدا لعنت کند آن دست‌هایی را که تلاش کرده‌اند و می‌کنند که قشر جوان و دانشگاه ما را غیرسیاسی کنند. کشوری که جوانانش سیاسی نباشند، اصلاً توی باغ مسائل سیاسی نیستند، مسائل سیاسی دنیا را نمی‌فهمند، جریان‌های سیاسی دنیا را نمی‌فهمند و تحلیل درست ندارند. مگر چنین کشوری می‌تواند بر دوش مردم، حکومت و حرکت و مبارزه و جهاد کند؟!» صادق کوشکی عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران که در دهه هفتاد از فعالان دانشجویی بوده است؛ در اظهارنظری از پیامدهای این سیاست‌زدایی در آن موقف زمانی می‌گوید: «اولین پیامد این بود که دفتر تحکیم وحدت که در ۴ سال اول دولت هاشمی درون چارچوب نظام فعالیت می‌کرد، به‌تدریج از این چارچوب خارج شد و به دامن لیبرال‌ها و نهضت آزادی افتاد. دومین پیامد این بود که بسیاری از نیروهای وفادار به‌نظام و رزمندگانی که پس از جنگ دانشجوی شده بودند، عملاً در دوران هاشمی دچار سرخوردگی شدند. این نیروها به دلیل انتقاداتی که به دولت هاشمی می‌کردند، انگ ضد ولایت‌فقیه می‌خوردند و نهایتاً هم‌دست از کار سیاسی کشیدند و نظام و انقلاب این نیروها را از دست داد.» در ادامه نتیجه این فضای بسته را نفوذ لیبرال‌ها بین قشر دانشجوی بیان کردند: «نتیجه این سیاست‌ها عملاً راه را برای افراطی‌گری‌های اصلاحات و لیبرال‌ها باز

کرد یعنی فضای بسته دانشگاهی پس از دوم خرداد دچار یک انفجار شد که به‌نوعی آن تفریط در کار سیاسی دوران هاشمی را با افراط در دوران خاتمی جبران کرد.» امروز یک‌چیز باعث تعجب است، همان مسئولین دوران دولت سازندگی و با آن تفکراتی که دانشگاه و دانشجو نباید سیاسی باشد، امروز مدام دم از آزادی بیان و فضای باز سیاسی در دانشگاه می‌زنند و انگشت اتهام را به سمت دیگران و نهادهای غیر مرتبط می‌چرخانند. البته در پاسخ به این اظهارات در سال ۹۵ رهبر انقلاب موضعی گرفتند که قابل تأمل است و با اشاره به نوع نگرش مسئولین وقت آن زمان گفتند: «همان‌ها {مسئولین دولت وقت} گاهی اوقات ریاکارانه یک حرف‌هایی می‌زنند راجع به دانشگاه و دانشجو، لکن عقیده واقعی‌شان همان است؛ [آما] من عقیده‌ام این است» اقدامات غیر شفاف این مسئولین با آنچه درباره سیاسی بودن دانشگاه می‌گویند در تناقض است. ازجمله این اقدامات ابتدا تصویب سنوات، پس‌ازآن برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی جریمه‌های روزانه و در نظر گرفتن شهریه ثابت برای همه دانشجویان و وضع هزینه‌های سنگین برای واحدهای افتاده یا نگذرانده و وجاهت دادن به تشکل‌های غیرسیاسی مثل کانون‌های علمی و مجلس دانشجویی و... است. در جدیدترین اقدام مشکوک دانشگاه، حذف معاونت‌های فرهنگی دانشکده‌هاست. این‌ها عواملی است که می‌تواند سیاست را در دانشگاه کمرنگ کند و تنها تلاش برای موفقیت فردی را جایگزین آن کند. فعالیت سیاسی دانشجویان نه‌تنها به نظام‌مند کردن رشد علمی آن‌ها کمک می‌کند بلکه برای اداره یک نظام مردم‌سالار نیز ضروری است.

خدا لعنت کند
آن دست‌هایی
را که تلاش
کرده‌اند و
می‌کنند که قشر
جوان و دانشگاه
ما را غیرسیاسی
کنند. کشوری
که جوانانش
سیاسی نباشند،
اصلاً توی باغ
مسائل سیاسی
نیستند، مسائل
سیاسی دنیا
را نمی‌فهمند،
جریان‌های
سیاسی دنیا را
نمی‌فهمند و
تحلیل درست
ندارند. مگر
چنین کشوری
می‌تواند بر
دوش مردم،
حکومت و
حرکت و مبارزه
و جهاد کند؟





راه عالیپجناب

ناکارامدی در دولتی که یک بار تجربه شده بود!

طاہرہ حسنینو
کارشناسی ارتباطات

اگر یقه‌ی بی‌جان‌ترین و ضعیف‌ترین نوع انسان را هم بگیریم تا می‌توانیم فشار دهیم، پس از مدتی وقتی که احساس کرد دیگر توان نفس کشیدن ندارد از جا می‌پرد، دست‌وپا می‌زند، حمله می‌کند، به هر چیزی چنگ می‌زند و خلاصه تا می‌تواند تمام توان خود را جمع می‌کند تا برای نجات جان خود مفری بیابد. اعتراضات خیابانی این روزها، (اگر اجازه داشته باشیم که به‌جای چیدن سناریوهای امنیتی، حداقل بخشی از این مردم را معترضان واقعی بنامیم) یک نمونه واضح از حمله‌ی یک جامعه‌ی است که به مرز خفگی رسیده. مردمی که حس می‌کنند تنها زمانی شنیده می‌شوند که به خیابان بریزند و قانون‌شکنی کنند تا حداقل یکی به سراغشان بیاید و از دردشان بشنوند.

در جامعه‌ای که فضای بسته‌ی سیاسی اجازه‌ی فعالیت آزادانه احزاب، رسانه‌ها، تشکیلات اجتماعی و سازمان‌های مردم‌نهاد و سندیکاها را نمی‌دهد، نشریه‌ها و روزنامه‌های منتقد یکی پس از دیگری توقیف می‌شوند و یا در روند

کار آن‌ها سنگ‌اندازی می‌شود، منتقدان از جانب رئیس دولت، ترسو و بزدل و عقب‌مانده خطاب می‌شوند، عنوان می‌کنند «منتقدان اقلیتی هستند که حق اعتراض به اکثریت را ندارد» و درنهایت تنها صدایی که اجازه دارد به گوش بقیه برسد صدای قدرت است انفجار اجتماعی، اتفاقی دور از انتظار نیست. البته نشانه‌های وقوع چنین اتفاقاتی نیز غیرمنتظره نبود. اگر اندکی حافظه تاریخی قوی داشتیم از زمانی که آقای رئیس‌جمهور بافتخار اعلام کرد که باید راه «هاشمی» را دنبال کنیم و با راه هاشمی می‌توانیم انقلابمان را حفظ کنیم، باید فاتحه آرامش و انقلاب را می‌خواندیم و دست‌های بزرگی که قرار است گلوی طبقات درآمدی پایین جامعه را بگیرد می‌دیدیم. شاید بتوان این جمله روحانی را از معدود ادعاهای صادق موجود در کارنامه‌اش خواند. اقتدا به سیاست‌های دولتی که معتقد بود «برای توسعه اگر بخشی از مردم زیر چرخ اقتصاد له شوند، اشکالی ندارد» را امروز در قالب جملات دیگری مانند هزینه‌ی جراحی اقتصادی می‌بینیم و می‌شنویم. هزینه‌ی جراحی‌ای که انگار باید همیشه از مال و جان اقشار فرودست بکاهد و بر ثروتمندان و مسئولین اشرافی بیفزاید. «توسعه» چماق بزرگ و طولی شده بود که بر سر منتقدان سیاست‌های دولت هاشمی فرود می‌آمد تا سد راه پیشرفت کشور نشوند. توسعه‌ای که از مسیر عدالت اقتصادی و فرهنگی عبور نکرد و به‌جای دوی دردهای گذشته، زخم‌های تازه‌ای مثل گسترش شکاف بین مردم و مسئولین و ثروتمندتر شدن سوداگران سرمایه و فقیرتر

شدن اقشار فرودست را بر پیکره‌ی انقلاب زد. هشداری که رهبری در همان سال‌ها در دیدارهای مختلف با مسئولین می‌دادند. فساد و ترویج سبک زندگی توسعه‌گرا بدون عدالت.

رشد نرخ تورم به درصد ۵۰، افزایش نرخ ارز، خصوصی‌سازی غیرعلمی و حساب‌نشده، افزایش بدهی‌های خارجی، گسترش فساد و رانت‌خواری، پایین آمدن قدرت خرید دهک‌های پایین جامعه و افزایش بی‌رویه واردات نتیجه عملکرد ویرانگری دولتی بود که از آن به‌عنوان دولت سازندگی یاد می‌کنند. احساس خفگی منجر به اولین اعتراضات خیابانی اقتصادی پس از انقلاب شد. مردم در شهرهای اراک، مشهد، اطراف تهران و چند شهر دیگر به وضعیت گرانی واکنش نشان داده و اعتراضات گسترده‌ای شکل دادند. اعتراضاتی که پس از بررسی‌های وزارت اطلاعات روشن شد، هیچ کدام از بازداشتیان معترض، وابستگی گروهی و گروهکی ندارند و همگی به دلیل مشکلات اقتصادی و اجتماعی به میدان اعتراض آمده‌اند. سیاست‌های نولیبرالی هاشمی شاید همان راهی بود که روحانی امتداد آن را جست‌وجو می‌کرد. امروز غریب‌زدگانی بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده‌اند که با ابروی کشور بازی می‌کنند. مردم را توده‌ای می‌پندارند که می‌توان هر بلایی را بر سرشان آورد و از آن‌ها انتظار داشت برای حفظ امنیت دم نزنند. زخم‌ها را عمیق و سوزناک می‌زنند و از مگس‌هایی که بر زخم می‌نشینند گله می‌کنند. غافل از اینکه «مگس روی زخم می‌نشیند، زخم‌ها را دوا کنید» یا اگر لیاقت و توان دوی زخم ندارید، زخم دیگری نزنید، زخم‌های گذشته را عمیق تر نکنید یا بر آن نمک نپاشید.

«تا ملت در کار نباشد، نه از دولت و نه از استانداران کاری نمی‌آید؛ یعنی همه دستگاه‌های دولتی به‌استثنای ملت، کاری از او بر نمی‌آید. از این جهت همه‌مان و شما آقایان همه و آن‌هایی که در اختیار شما هستند، همه باید کوشش بکنید که رضایت مردم را جلب بکنید، در همه امور»

چطور می‌توان به نالایقانی اجازه داد که با میراث این بنیان‌گذار که جایگاه مردم در حکومت اسلامی را این چنین رفیع و اثرگذار تعریف می‌کند، بازی کنند و با سیاست‌های مخرب خود، نام آن را خدشه‌دار کنند؟ سهم مردم اگرچه در سپردن این میراث به نالایقان کم نیست اما حتی اگر باید برای هر اشتباه هزینه‌ای پرداخت کنند، این مردم هزینه‌هایی گزاف تر از اشتباه خودپرداخت کرده‌اند. امروز عده‌ای در تلاشند تا حق مشروع اعتراضات مسالمت‌آمیز را بازستانند، اما من از فریادهای دلسوزانه‌ی دانشجویان و نخبگانی می‌گویم که از هر طریقی تلاش کردند صدای مردم دردمند خود باشند و گوش شنوایی نیافتند. موزنایی که اگر صدای اعتراضات مشروع و قانونی آن‌ها زودتر شنیده می‌شد، امروز شاهد سوءاستفاده دشمنان قسم‌خورده این کشور از اعتراضات به‌حق مردمی و تحمیل هزینه‌های گزاف مادی و معنوی به پیکره‌ی نظام اسلامی نمی‌بودیم.

اگر اندکی حافظه تاریخی قوی داشتیم از زمانی که آقای رئیس‌جمهور بافتخار اعلام کرد که باید راه «هاشمی» را دنبال کنیم و با راه هاشمی می‌توانیم انقلابمان را حفظ کنیم، باید فاتحه آرامش و انقلاب را می‌خواندیم و دست‌های بزرگی که قرار است گلوی طبقات درآمدی پایین جامعه را بگیرد می‌دیدیم.

سه قطره خون

فرزانه سادات باطنی
کارشناسی علوم سیاسی

برای فهم یک واقعه‌ی تاریخی در ابتدا لازم است مفاهیم آن واقعه را از وضعیت معاصر خارج کنیم و با مفاهیمی که در آن زمان معنا و عملکرد دیگری داشتند متن تاریخی را بازخوانی کنیم. سهم «جنبش دانشجویی» در ماجراهایی همچون ملی شدن صنعت نفت و سقوط رضاشاه آن‌قدر پررنگ بود تا به معنی واقعی کلمه شاهد پیوند بین بدنه‌ی مردم و نخبگان باشیم. دانشجوی مثل این روزها عروسک خیمه‌شب‌بازی رجال سیاسی نبود و با مشاهده‌ی رنج و دغدغه‌ی مستضعفین در یک بستر فکری به‌دوراز «عدالت‌طلبی‌های عوامانه» می‌توانست نقطه‌ی اتصال خوبی بین مردم و مطالبه‌ی آن‌ها باشد. نتیجتاً در واقعه‌ی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ مقصود ما از جنبش دانشجویی با آن چیزی که این روزها شاهدش هستیم متفاوت است. دانشجو همیشه خود را از موضع قدرت مسئول اتفاقات کشور می‌دانست، حتی اگر به‌سختی سرکوب می‌شد. شاید از منظر یک جامعه‌شناس غیر ایرانی خروجی یک مبارز مستقل از دانشگاهی که تک‌تک آجرهایش متکی به اندیشه‌ی



حل المسائلی برای تمام زندگی!

زهرامیرزایی
کارشناسی مهندسی شیمی

از استکبار علمی چه میدانید؟

سفیدپوست اعمال می‌شد. در زمان حال کلیدواژه‌ی آپارتاید علمی از دانشگاه‌های آفریقای جنوبی آغاز گردیده است. اما اعتراض به آپارتاید علمی تنها مقصود ما از طرح مسئله نیست. اما خشونت «پنهان» استعمار علم چیست؟ نهایت دانش مهندسی به اجرای لایسنس‌های مورد تأیید شرکت‌های غربی که ۵۰ سال پیش خریداری‌شده بود می‌رسد، یک مهندس مجبور هست از حل‌المسائل غربی استفاده کند و جالب آنجاست که با تحریم همه‌ی لایسنس‌ها دسترسی به حل‌المسائل هم محدود می‌شود. متأسفانه ابداع روش‌های نوین هم محکوم‌به شکست است چراکه برای صادر کردن کالا حتی به کشورهای دوست و همسایه باید تأیید استاندارد شرکت‌های غربی را داشته باشیم و این نهایت خشونت پنهان است. شما مجبور به پذیرش استانداردها هستید و محکوم‌به شکست در خلاقیت! در نتیجه اقتصاد شما وابسته به علم مستعمره است و خوب میدانیم که علم مستعمره، مدخل استعمار اقتصادی و فرهنگی و... می‌شود.

«انقلاب علمی» کلیدواژه‌ی نهایی راه‌حل سؤال هست. کلیدواژه‌ای برای این روزها که پرچم علوم انسانی اسلامی بالا رفته و خیل جمعیت به سمت علوم‌انسانی گسیل شده اند. (اکثر دانشجویان فنی شاید به همین دلیل تغییر رشته می‌دهند) باین‌حال اکنون نیازمند انقلاب و تحول در رشته‌های فنی و مهندسی هستیم، این انقلاب بر سر تئوری‌های غرب‌ستیز و غرب پرست و نهایتاً بر سر تکنولوژی خواهد بود. پس در این سنگر بمانید!

ما باید در علوم نوین قدم بگذاریم حد اعلی این علوم را به دست بگیریم تا مجبور نشویم قله‌هایی را که نظام سلطه برایمان مشخص می‌کند بالا برویم! مشخص است اگر بخواهیم از قله‌ی تعیین‌شده‌ی نظام سلطه بالا برویم، هر وقت بخواهد ما را از قله به زیر می‌اندازد. آری ضمن محکومیت استعمار علم، باید به دنبال انقلاب علم بود.

از اینجا شروع شد! علاقه‌ی عجیبی به حل مسئله داشتم. شاید ساعت‌ها به یک مسئله فکر می‌کردم تا جواب را پیدا کنم. اما عمر خلاقیت کوتاه بود. با اختراع حل‌المسائل، نه بگویم کشف! دیگر زحمت فکر کردن عبث بود. حل‌المسائل آغاز مرگ خلاقیت بود. در ابتدا گمان می‌کردم حل‌المسائل برای مسائل فنی و مهندس ارائه شده است و خیل کثیری از دعای خیر پشت آن هست. اما نه! مشکل ریشه‌دارتر بود! حل‌المسائل برای تمام زندگی من ارائه شده بود. اینکه ۱۲ سال دانش‌آموز باشم، دیپلم بگیرم، لیسانس و بعدازآن تحصیلات عالیه داشته باشم؛ اما این‌ها حل مسئله‌ی واقعی زندگی من نبود. حل‌المسائل این‌گونه زندگی را برایم ترسیم کرد. بماند که فقط یک بخش از تأثیرش در زندگی‌ام را برایتان نوشتم. استعمار نوین کلیدواژه‌ای شده که نوید پاسخ مسئله‌ام را می‌داد! اما استعمار نوین چه بود؟

استعمار نوین استعمار مغزهاست؛ در پدیده‌ی استعمار نوین قبل از اینکه به شما فرصت فکر کردن بدهند حل‌المسائل را در اختیارتان می‌گذارند و به همین سادگی شما باورتان می‌شود تنها مسیر حل، همانی است که حل‌المسائل به شما ارائه کرده است و دیگر توانایی فکر کردن ندارید. آری حل‌المسائل‌ها این‌گونه سبب مرگ خلاقیت می‌شوند. اما این‌همه‌ی پاسخ مسئله‌ی من نیست. استعمار علم کلیدواژه‌ی جدیدی برای پاسخ به سؤال هست؛ علم ما در دریای استعمار غرق‌شده است. از کارافتادن چرخه‌ی تولید دانش هسته‌ای و فضایی، شهدای هسته‌ای، زندانی شدن دانشمندان به جرم دسترسی به منابع علمی خاص! ملموس‌ترین بخش استعمار بوده است. آخرین نمونه‌ی آن هم دکتر سلیمانی بود. دکتری فعال در عرصه سلول‌های بنیادی و زندانی در آمریکا.

اما همه‌ی این‌ها خشونت آشکار نظام سلطه در مورد استعمار علم است. در مقابل استعمار علم پرچم اعتراض به آپارتاید علمی بالا رفته بود؛ اما اعتراض به آپارتاید فقط اعتراض به خشونت «آشکار» استعمار علم بود. آپارتاید یکی از صور وحشیانه‌ی تبعیض نژادی است که در آفریقای جنوبی علیه سیاه‌پوستان و به نفع اقلیت

باید پرسید این کنش از سمت مردم در آن فضای اختناق و سرکوب درست پس از چهار ماه از کودتای بزرگ ۲۸ مرداد درحالی‌که توقع می‌رفت مبارزه به اتمام رسیده باشد چگونه به وقوع پیوست؟ با بررسی روایات و خاطرات دانشجویان می‌توان دو محور را به‌عنوان پاسخ اصلی این سؤال بررسی کرد.

محور اول تبیین وضعیت مردم در آن زمان است. به‌رحال مطالبه‌ی آن‌ها برای روی کار آمدن یک دولت به‌سختی سرکوب‌شده بود و مردم می‌دانستند علت اصلی این سرکوب سیاست‌های شخصی است که چند روز بعد قرار است به تهران بیايد. محور دوم

هم اصلاح ساختاری مبارزه بلافاصله پس از کودتاست. نهضت ملی فارغ از آنکه از ابتدا تا پایان عمر خود چه انحرافات داشت اما در بستر آن زمان توانست

خود را پس از کودتا وارد فاز جدیدی کند، هرچند که مطمئناً اعتراضات، برآمد از یک‌صدای واحد نبود. صبح روز ۱۶ آذر گارد رژیم با آرایش نظامی اطراف دانشگاه را محاصره کردند. بعد از مدتی دانشجویان که به دستگیری دوستانشان اعتراض داشتند ناگهان متوجه حضور نظامیان در صحن دانشگاه شده و طی این درگیری‌ها سه دانشجو کشته می‌شوند. قصد ما توضیح دقیق و جزئی اتفاقات نیست بلکه توضیح فضای کلی جامعه در پی این واقعه‌ی تاریخی است.

پس‌ازاین اتفاق یکی از روزنامه‌ها مطلبی را با عنوان «سه قطره خون» چاپ می‌کند. در این مطلب با اشاره به سنت قدیم ایرانی‌ها که برای یک مهمان قربانی می‌دادند می‌نویسد: «آقای نیکسون! وجود شما آن‌قدر گرامی و عزیز بود که در قدم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.» شاید این جمله بهترین گواه تاریخ باشد از آنچه «آن‌ها» از یک دانشگاه جهان‌سومی می‌خواهند. حال باید دید جنبش دانشجویی این سال‌ها خود را در پازل «سیاست زدگی» جای می‌دهد یا به این توقع ناچیز قانع نمی‌شود.

غربی ست و استقلال فکری را از دانشجو می‌گیرد بسیار عجیب باشد. آن‌قدر عجیب که نیکسون در مصاحبه‌ای گفت: «تاکنون ندیده بودم دانشجویان یک کشور جهان سوم مقابل دیدگان یک مقام مسئول بالای آمریکایی به او ناسزا بگویند.» حقیقت امر این است که نه‌تنها دانشجو بلکه طبقه‌ی متوسط مردم هم در آن زمان شأنیت خود را فارغ از پازل‌های بین‌المللی می‌دیدند و آن‌قدر عزت‌نفس داشتند که خود را درگیر مفهوم جهان‌سومی بودن نکنند.

۱۶ آذر قسمتی از یک جریان بزرگ دانشجویی است که برای دقیق‌تر شدن ماجرا قدری باید به متن تاریخی برگردیم.

پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق جریان مبارزه اساساً وارد فاز جدیدی شد. از این زمان عده‌ای به‌طور ضمنی و برخی دیگر به‌طور علنی از هرگونه کنش سیاسی در ایران ناامید شدند. تقریباً از این زمان شاهد عقب‌گرد بسیاری از روحانیون هستیم من‌جمله شیخ حلبی و بسیاری از چهره‌های نامدار دیگر که بعدها هم با انقلابی گری مسلمانان خط امام مخالفت کردند. به‌رحال کودتای ۲۸ مرداد نقطه‌ی عطف مهمی در تاریخ مبارزات ایران به حساب می‌آید. آمریکا برای این کودتا هزینه‌ی زیادی کرده بود به‌طوری‌که در برخی اسناد آمده ۲۱ میلیون دلار خرج تجهیزات و سرمایه‌گذاری‌های این کودتا شده بود. ورود نیکسون به ایران و ازسرگیری روابط ایران و بریتانیا بعد از روی کار آمدن دولت دست‌نشانده‌ی آمریکا پس از کودتا نتایج غیرقابل‌تصور نبود. به همین دلیل رهبران انقلابی به همراه نهضت مقاومت ملی (که در ادامه‌ی مبارزات نهضت ملی شکل گرفت) برای این اتفاقات برنامه‌ریزی منسجمی کرده بودند به‌طوری‌که در طی یک بیانیه روز ۱۵ آذر مردم را به تظاهرات فراخواندند. تظاهرات به‌شدت سرکوب شد و شماری از دانشجویان هم دستگیر شدند. حال

پس‌ازاین اتفاق
یکی از روزنامه‌ها
در مطلبی
می‌نویسد: «آقای
نیکسون! وجود
شما آن‌قدر گرامی
و عزیز بود که در
قدم شما سه
نفر از بهترین
جوانان این کشور
یعنی دانشجویان
دانشگاه را قربانی
کردند.» شاید
این جمله بهترین
گواه تاریخ باشد
از آنچه «آن‌ها»
از یک دانشگاه
جهان‌سومی
می‌خواهند.



آنچه در ۱۶ آذر ۳۲ گذشت

از در و دیوار دانشکده‌ی فنی بوی خون می‌آید. سه گلوله سهم مصطفی بزرگ‌نیا شده است، سرنیزه و گلوله آذر شریعت‌رضوی را از پا در آورده و رگبار تیر سینه‌ی احمد قندچی را شکافته است. ساعت‌ها گذشته و اکنون من* در بیمارستان به هم‌کلاسی‌هایم فکر می‌کنم، انبساط چشم‌هایشان از شدت ترس و انقباض چهره‌شان به‌خاطر شنیدن صدای گلوله ثانیه به ثانیه چشم‌هایم را پُر کرده است و من فقط صدای شلیک می‌شنوم و بوی خون استشمام می‌کنم. آرام و قرار ندارم، حتی برای لحظه‌ای. هم عزادار دوستانم هستم که سربازان اجازه‌ی مداوایشان را ندادند تا آنقدر خون از بدن مبارکشان برود که شهید شوند، هم ناراحت‌م برای حال بد سربازی که گریه‌کنان می‌گفت

دستور داشتیم تمام فشنگ‌ها را خالی کنیم! آری آری، تمام فشنگ‌ها خالی شده است. فشنگ قلب دوستان‌ام را دریده است و دریغا که سراپای من چون باروت زیانه می‌کشد. پرستار نام دوستم را می‌پرسد، همان که همیشه با هم ناهار می‌خوردیم، همان که آزمایشگاه مقاومت مصالح را بیست شد. من حس می‌کنم زبان در دهانم نیست و یا اگر هست قدرت چرخاندن‌اش را ندارم، پس در چهره‌اش زل می‌زنم و مات و مبهوت اشک می‌ریزم، اشکی که متوجه جاری شدنش نمی‌شوم و به سبب داغ شدن پوست صورتم می‌فهمم‌اش. به لکنت افتاده‌ام و با تلاش فراوان قطار کلمات را حرکت می‌دهم و برایش از اتفاقی می‌گویم که چند ساعت پیش با چشم‌هایم شاهدش بوده‌ام. سر کلاس درس بودیم که صدای پوتین سربازها شنیده شد. ما معترض حضور نیکسون در تهران بودیم، و نیز معترض نفتی که پولش در کشور نیست و سهم بریتانیا می‌شود. اما در آن ساعت ساکت و متمرکز در کلاس نشسته بودیم، درب کلاس باز شد و بی‌هوا شلیک کردند! ترکش‌های

شانزدهی از تیپ آذر، آذری از جنس سکوت

مظاهر سبزی
کارشناسی ارشد مهندسی شیمی

آنچه قبل و پس از ۱۶ آذر ۳۲ گذشت

اواخر آبان ماه ۳۲ است که اعلام می‌شود نیکسون از طرف آیزنهاور به ایران می‌آید و این خبر زمینه‌ساز ناراحتی مردمی است که نمی‌خواهند و نمی‌توانند در برابر ظلم سکوت کنند. دانشجویان دغدغه‌مند دانشگاه که بیک نیستند تا سر خود را در برف فرو کنند و فقط درس بخوانند تا صفر جلو دو بگذارند و با بیست گرفتن خودشان را سرگرم کنند و برای استقلال کشور چون درس‌شان ارزش و قرب قائل هستند، تصمیم می‌گیرند تنفر خود را نسبت به نیکسون و دستگاه کودتا ابراز کنند. برنامه‌ریزی‌ها انجام می‌شود و از همین روزهاست که می‌توان سایه‌ی سربازها در دانشگاه و بازار را دید. چهاردهم و پانزدهم آذر در دانشگاه و بازار معترضان را قیچی کردند، و به همین دلیل می‌شد حدس زد که کودتاچیان به دنبال کارهای فجیع‌تری هستند، به‌خصوص که به حراست دانشگاه در ۱۵ آذر گوشزد می‌شود که «باید دانشجویی را شقه کرد تا درس عبرتی شود برای دانشجو، تا بترسد. این کار باعث می‌شود روز ورود نیکسون صداها خفه گردد»! شانزدهم آذر است که در صحن مقدس دانشکده‌ی فنی گلوله‌ها خون دانشجو را بر کف زمین جاری کرده‌اند



بزرگ نیا



شریعت رضوی



قندچی



کودتای ۲۸ مرداد، در ۱۶ آذر لبه‌های زخم را نشان داد. ما از کلاس فرار کردیم، اما چون جامانده‌هایی به نام «رفیق» داشتیم، با تردید و تزلزل قدم در پس و پیش می‌نهادیم. ما نمی‌توانستیم فقط خود را نجات دهیم. من بارها برگشتم تا ببینم کسی جا مانده یا خیر، که البته جا ماندن و نماندن مهم نبود، چون که سربازها کف و سقف و در و دیوار را با گلوله می‌شکافتند و چه می‌ماندی چه می‌رفتی، پای مرگ و زندگی‌ات در کفش مرگ فرو می‌رفت. پله‌ها شوغ شده بود. تنه به تنه می‌خورد و نگاه به نگاه گره، که مبادا آشنایی جا بماند. پشت درب یک کلاس که ترک خورده بود پناه گرفته بودم و بدنم چون بید می‌لرزید و مدام می‌ترسیدم، صدای پوتین بدنم را می‌لرزاند. من برای انتخاب رشته سال بعد برنامه‌ها داشتیم، من از دانشگاه تهران در ذهنم اتوپیا ساخته بودم، من مرد تصویرسازی ذهنی در کلاس نقشه‌کشی بودم؛ و نمی‌دانستم اسلحه در کریدور دانشکده‌ی فنی چه می‌خواهد! ما محاصره شده بودیم، از پله‌ها که بالا می‌رفتی سایه‌ی سرباز می‌دید و پایین که می‌آمدی سایه‌ی اسلحه‌ی سرباز. محاصره‌ای از نوع آنچه که از صبح شاهدش بودیم، دور تا دور دانشکده‌مان سربازها مثل دانه‌های زنجیر ایستاده بودند.

* منظور از این من، دانشجویی است که در آن دوران دانشجوی دانشکده‌ی فنی بوده و شاهد این اتفاقات از نزدیک بوده است. شایان ذکر است که این نوشته ساختگی نیست و از خاطرات شهید چمران و چند تن دیگر از شاهدان این اتفاق به رشته‌ی تحریر درآمده است *



و شופاژ را هم ترکانده‌اند، به نحوی که بوی خون در فضا پیچیده است، خون و آب با هم قاتی شده است و کلاس‌ها برای مدتی تعطیل می‌شود. مهندس خلیلی (رییس دانشکده‌ی فنی) دستگیر می‌شود و دکتر عابدی (معاونت دانشکده) تبعید. فردای این اتفاق، نیکسون به ایران می‌آید و از دانشگاه تهران دکتری افتخاری حقوق می‌گیرد! از دانشگاهی که روز قبلش خون‌ها زمینش را رنگین کرده‌اند. آشوبگران سه دانشجو را پیش قدم نیکسون شهید کرده‌اند و نیکسون غره و مغرور به آیزنهاور اعلام می‌کند ایران آرام است و دانشگاه تهران آرام‌تر از هر جایی در دنیا! و این اولین بار نیست که صدای دانشجو در نطفه خفه می‌شود. آیزنهاور می‌خندد و کراوات‌اش را محکم‌تر می‌کند، زیرا پول گزافی که صرف کودتا کرده جواب داده است و مطمئناً برایش مهم نیست که بچه‌های دانشکده فنی دیروز عصر با کراوات مشکی در خیابان لاله‌زار و استانبول به سوگ هم‌کلاسی‌ها و هم‌میزی‌هایشان نشسته‌اند. روز هفتم از دست دادن سه دانشجوی دانشکده‌ی فنی است. سربازها با تانک مانع حضور دانشجویان بر سر مزار شهدای دانشگاه می‌شوند و پس از اصرار زیاد، قبول می‌کنند. اما بین راه روی پل به آن‌ها حمله می‌کنند و زیر حرفشان می‌زنند. ظلم به دانشجو چه پیش از ۱۶ آذر و چه پس از آن خود را به فجیع‌ترین شکل ممکن توسط کودتاچیان نشان می‌دهد.

نقاط عطف تاریخ جنبش دانشجویی
در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۶۷

یک جنبش ضد آمریکایی

حضرت آیت الله خامنه‌ای در سخنرانی در جریان حضور در دانشگاه علم و صنعت در تاریخ ۸۷/۹/۲۴ جنبش دانشجویی را یک جنبش ضد استکباری و عدالتخواه تحلیل کردند و در این زمینه برخی نقاط عطف تاریخ جنبش دانشجویی را برشمردند که پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR این موارد را در این اطلاع‌نگاشت مرور میکند.

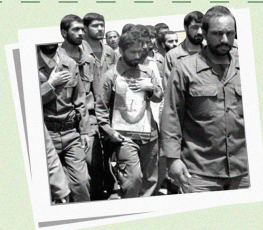


حضور دانشجویان در دفاع مقدس

۱۳۶۷
۱۳۵۹



تسخیر لانه
جاسوسی آمریکا توسط
دانشجویان



حضور فعال
دانشجویان در
سپاه پاسداران

۱۳۵۸



تشکیل جهاد سازندگی
توسط دانشجویان

۱۳۵۹

تبدیل دانشگاه
به مرکز تسلیحات و
مهمات توسط عده‌ای
برای مقابله با انقلاب



مقابله دانشجویان با عناصر مسلح و بیرون
کردن آنان از دانشگاه



همراهی دانشجویان با نهضت روحانیت

۱۳۴۲

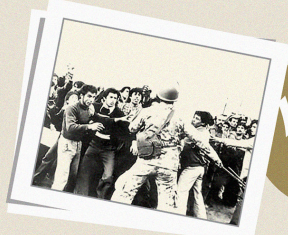
۱۳۵۷



همراهی دانشجویان با انقلاب اسلامی



سفر نیکسون، معاون
وقت رئیس‌جمهور آمریکا
به ایران



اعتراض دانشجویان به
آمریکا و نیکسون به عنوان
عامل کودتای ۲۸ مرداد

۱۳۳۲
۱۶ آذر



اعتصاب و تظاهرات
دانشجویان در محیط
دانشگاه تهران



سرکوب دانشجویان و
شهادت سه نفر از آنها



با ما در ارتباط باشید:

https://ble.im/sepidar_ut

https://t.me/sepidar_ut